Süleymaniye Kütüphanesi
Kısmı: Hacı Mahmud Ef.
Yeni Kayıt No: 3922

من آثار روحی
مولوی

HACI MAHMUD EFENDİ
BEŞİKTAŞ
Vakıf Kütüphanesi
T.C. ... Kütüphanesi Müdürlüğü
1923
٣٩٢٢

در بیان روزنامه وکیفیت احوال سفر خیریت اثر جهانی
بایزید وایروان که حسب الأمر دولت علیهٔ متبوعهٔ عثمانیه
که در ترغیب وتشویق خلایق ورفتن سفر کمر اطاعت
بسته شده وراهی شدن
آن سفر سعادت

اثر

بدان امید نوشتم حدیث حضرت دوست
که روز حشر ببستم جزا این عمل همه بند

بسم الله الرحمن الرحیم

باعث تأخیر این شد مدتی / تا ز سوی غوث کردم رجعتی

چون رجوعم از زیارتگاه شد / امر آمد از سوی دولت بجدّ

که کنم ترویج و تشویق تمام / بر جهاد روس بهر خاص و عام

که بهر اطراف تشویقی کنم / نامها بر خلق تفریقی کنم

وعظ و نصایح نویسم در جهاد / بر مرید و بهر ارباب رشاد

حسب امر دولت متبوعه را / گشتم آماده پی مرجوعه را

کمر خدمت ببستم بر میان / نامها تفریق کردم در جهان

وعده هم دادم بدولت وقت کار / حاضر آورده کنم پنجاه هزار

از دلاورها و مردان دلیر / هر یکی در جنگ همچون نره شیر

خود شوم حاضر میان کارزار / با گروهی عدد آن پنجاه هزار

از سر

از سر تائید و توفیق قدیر / وز عنایات حق و لطف کبیر

یک نصیحت نامه نوشته شد / نزد بزم اهل دل پذرفته شد

چون رساله نامه بسط و طویل / ز آیت و حدیث و برهان و دلیل

شامل از ترغیب و تشویق جهاد / و آن هم بر فسق و عصیان عباد

که شده اهل زمان عاصی ز حق / زان باسلام آید این عجز و قلق

حق تعالی در کلام خود همین / بر سرش حق کرد نصر المؤمنین

لیک نصر و غالبی مر مؤمنان / با ادای دین و ارکانش بدان

زانکه مؤمن میشود مؤمن بدین / که شود ایمان در قلبش یقین

حکم بر مشتق علت ماخذ است / مؤمنان را نصرت ایمان مرکز است

کس باسم مؤمنی مؤمن نشد / تا نشد ایمان نصرت هم نشد

این حدیث پاک مروی از رسول / نصر این امت بر اعدای جهول

شد بمقدار ادای حکم شرع / با کمال حسن نیت حسن و ورع

حالت اهل زمان خود واضح است / که دیانت کاهلست و زایلست

گفت پیغمبر بلی کشف و تمیز / در منافق شد علامت این سه چیز

گر بگوید قول باشد کذب باف / ور کند عهدی کند نقض و خلاف

ور شمرده میشود او با امین / از خیانت میکند لابد یقین

این سه خصلت که رسول پاک دین — گر دلوش زمرهٔ منافقین
نزد ابنای زمان این سه خصال — در فطانت هست نشان کمال
نام آن پولاد فه بنهاده اند — هر که آن سه هست پس آماده اند
هر که موجود زند در روی این خصال — هست او شایان اعزاز و جلال
پس چه ماٌمول است دین ز اهل زمان — که شود این سه خصال کاملان
غیر از صورت ز اسلام ذره — نیست باقی و ز دین یک بهره
قوت و ظلم و خیانت در قلوب — رخنه در ایمان زده با صد عیوب
کثرت فسق و ضلالت از دلان — رفع ایمان کرده بیشک و گمان
در کوبی نیست این ایمان ز رشد — لاجرم الحق مقرر میشود
پس چو ایمان رفت نصرت کی شود — نام مؤمن آنزمان کی بر دهد
نصرتی کان هست با ایمان منوط — کی شود موجود با نفی شروط
چون زوال دین شد و ایمان رود — کی شود مؤمن کجا نصرت شود
پس همان اولی که جمیع مؤمنین — توبه آرند از گناه سابقین
با دل صاف از کدورت کین کشند — از سر نو با خدا بیعت کنند
تا شده قلبا ز رزم مؤمنین — آنزمان حق میدهد نصرت یقین
در زمان سابق اصحاب کرام — کرد عالم فتح و زیر حکم و رام

گرچه

گرچه ناقص بود اسباب و غنا — هم ز ذخیره ناقص و هم در غذا
لیک چون ایمان کامل داشتند آن — جنگ شان و نصرت حق توامان
قلب ایشان بود باعث الفتوح — ورنه چه فتح آید از جسم بی روح
مخلص آن نامهای پر شمار — گر ز وی ترغیب کردم اختصار
همچنین شد بود این جمله قصه — تا رو پودش از حدیثها و آیه
گر تو خواهی تا رو بود نامه را — کامده از دست جود خامه را
این بود ان نامه خیرات اثر — کامده منسوج ز آیات و خبر

وهو المستعان دیه النصر والفتح — وعلیه التکلان

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق الخلق لمعرفته من العدم وکرم من بینهم بنی آدم بحکمته بالعلم والعقل والحکم وفضل منهم المسلمین لعزته بالایمان والانعام وبالدین الخالص الذی جاء فی شانه ان الدین عند الله الاسلام وشرفهم بتبیانه الکریم وکلامه القدیم واهداهم برسوله المنزل فی حقه وانک لعلی خلق عظیم ومیزهم عن غیرهم بنصه فی القرآن الکبیر فریق فی الجنة وفریق فی السعیر

والصلوة والسلام على من اصطفاه لمقام المحبوبية بين النبيين وجعل
دينه ناسخ الأديان بالنص المبين وسيفه قاطعاً لاعناق المشركين
وقامعاً لعروق الملحدين وقال عز من قائل مؤكداً لعظم قدره
انك لمن المرسلين على صراط مستقيم وخاطبه مخبراً عن نعمه عليه
هو الذي ايدك بنصره وبالمؤمنين وخاطب امته في نص كلامه
القديم اعوذ بالله من الشيطان الرجيم كتب عليكم
القتال وهو كره لكم وعسى ان تكرهوا شيئاً وهو خير لكم وعسى
ان تحبوا شيئاً وهو شر لكم اللهم اجعل ملته الطاهرة فائقة على
كافة الملل وانصر امته الناجية الفاخرة على ساير الأمم في كل الأمكنة
والمحل وادم دينه الباهرة وشريعته الغراء الى آخر الزمان بلا
نقص وخلل واعل اعلام امامنا واولي امرنا وولي نعمنا سلطان
المسلمين وملاذ المؤمنين وملجاء امة سيد المرسلين الذي اشير الى
شرف اسمه السعيد بآية قالوا اتعجبين من امر الله رحمة الله
وبركاته عليكم اهل البيت انه حميد مجيد اللهم اجعل في الدارين كاسمه
حميداً ومجيداً واجعل وكلائه ووزرائه في تدابير الدين والدولة
مصيباً ورشيداً واجعل عساكره واحزابه في دفع الأعداء

منصوراً

منصوراً وسعيداً آمين يا مجيب السائلين بحرمة من نزل عليه من ربه
فانتقمنا من الذين اجرموا وكان حقاً علينا نصر المؤمنين
اما بعد وكافه اسلام را عموماً وجمله ارباب ارادت را از
مريدين ومحبين طريقتين عليتين نقشبنديه وقادريه وساير اهل طرق خصوصاً
اعلام ميدارد چون دولت روسيه مفقوف ازسر حقد وشقاوت
ديني كمر كين وعداوت صميمي با دولت عليه اسلام وسلطنت سنيه
عظام وملت ناجيه خير الأنام عليه افضل الصلوة والسلام بسته
وقتهاي معركه ومحاربه با پادشاه اسلام پناه جهان خلد الله
ملكه وسلطنته الى آخر الزمان باندازه قامت بي اندازه خودش بريده
وباراده دست اندازي ملت طاهره خير الأنام علم معادات را
با دولت قاهره اسلام بميدان كشيده كافه ملت باهره اسلام را
واجب ومتحتم است كه بجهة دفع خصومت اعداء دين ورفع كيد كفره
فجره شقاوت قرين محضاً لله وطلباً لمرضاته هركسي در تدارك
وتهيه اسباب سفر سعادت اثر جهاد كوشيده بامتثال امر واجب
الاطاعه حضرت رب العزة واعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن
رباط الخيل ترهبون به عدو الله وعدوكم عمل بايد نمود تا از مصداق

مضمون سعادت مقرون حدیث هدایت مشحون نبوی علی مصدرها الصلوة والسلام با جمیع اعمال العباد وعند المجاهدین فی سبیل الله الا کمثل خطاف اخذ بمنقاره من ماء البحر بهره ور گردیده ومغتنم بوده باشد وعن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من احتبس فرساً فی سبیل الله ایماناً بالله وتصدیقاً بوعده فان شبعه وریه وبوله وروثه فی میزانه یوم القیمة وعن عروة البارقی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الخیل معقود فی نواصیها الخیر الی یوم القیمة وهرچند تا حالا هم مکر وحیل وسفسطهای ودست اندازی پنهانی اندشمن دین ودولت که گاهی طایفهٔ نصاری وملت عیسوی را که داخل خاک دولت علیهٔ اسلام اند بعدم اجرای وظایف اطاعت ورعیت گری وامتناع یاره میری وحقوق معدلت گستری تحریک میداد وگاه ملت اسلام را که داخل خاک ایشان بود وتبعه خودشان میدانست بتکالیف که مغایر اصول دین ومباین شریعت سید المرسلین بود مکلف مینمودند اقتضای آن میداشت که ملت ناجیه اسلام بمقام اضطرار آمده وصفت مجبوریت را شعار ودثار خودش دیده وتحمل اختلال

ایشانرا محال دانسته بمفاد آیهٔ فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم بمقام مقاومه ومخاصمه ومعادات با کافران وطوایف اهل بغی وعصیان منوط ومعقود بنظر سعادت گستر پادشاه اسلام سکندر جاه ومتعلق باجازت ورأی وکلای فخام ووزرای عظام میداشت ومیدانست ناچار ملت طاهرهٔ اسلام تا حالا بای وجه کان قبول زحمات آنها کرده صبر وصبر را شکر مذاق خودشان نموده در محنهٔ تحمل محل داشته سکونت ورزیده وحالا که بمضمون الانا ینترشح بما فیه کین وعناد یکه با دولت علیهٔ اسلام مخمر جبلت ومکنون سینهٔ پرکینهٔ روسیه روسیه بود از خزینهٔ سینه شان رخت را بیرون آورده کاشف افکار خبیثه نهانی وموضح اطوار وسیئهٔ پنهانی ایشان گشته ورشحه خونین دل پرکینهٔ آن بد فطرتان عرق جبین وپیشانی آنها گردیده ناچار دولت علیهٔ منصورهٔ اسلام ادامها الله بدوام امامها ووکلائه بجهة دفع کید وخصومت اعدای دین بمفاد آیهٔ وقاتلوا المشرکین کافة کما یقاتلونکم کافة واعلموا ان الله مع المتقین بمقام مقاومت ومحاربه برآمده لهذا واجب لازم ذمه ورقبهٔ هرکسی از اسلام وملت خیر الانام است بدون انکار باطله وخیالات مانعهٔ استعداد عظمی از تذکر اضاعهٔ حقوق دینی

بجواز جهاد [illegible] الصلوة علی مصدرها شریعت غرای [illegible] ایشان بود

فانی و ملاحظهٔ عدم حصول مرامات نفسانی که در دولت حاصل نگشته که خدا نخواسته
عدم حصول مرام دینوی را سبب تهاون و رخاوت در اعانهٔ دولت
نماید که لاجرم اخطرات نفسانی موجب خسارت سعادت جاودانی خواهد شد
بلکه بنیت خالصه معرا از اغراض هر کسی بقدر استطاعه مالاً و بدناً اعانهٔ
دولت را واجب ذمهٔ خودش دانسته تهیئاً مظهر امر و اعلان باید بود
لاسیما که کافهٔ تعیینات و اسلحه و اسباب لازمهٔ جهاد از طرف دولت علیه
حاضر و بهر کس اعطا و مبذول خواهد شد و الحالة هذه چه جای تاخیر و خودداری
احدیت البته هر کسی بقدر سر موی محبت اسلام و دین و تعصب ملت
سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه اجمعین داشته باشد
درین باب کوتاهی ننماید کردوانیه ای مسکین با اعانهٔ رب العالمین بر حسب
اشارت بابشارت حضرت صدارت عظمی و ایمای بیضا ضیای سپهسالار
عساکر منصوره شوکت نما هم بالنفس در صدد تدارک اسباب سفر خیریت
اثر جهاد است مظهر امر اولی الامر مع هلیکه از جانب سنی الجوانب دولت علیه
متعین شود انشاءالله با دائره وافره و تبعهٔ متکاثره که عبارت از چهل
پنجاه هزار عسکر معاونت است عازم مکان مبینه دوارد محل منتفیه خواهم شد
بیت
درین ره دل از هر جهت شاد کن ● که حق وعدها داده با مؤمنان

وایه

وآیهٔ کریمه الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم
درجةً عند الله و اولئک هم الفائزون یبشرهم ربهم برحمة منه و رضوان
و جنات لهم فیها نعیم مقیم خالدین فیها ابداً ان الله عنده اجر عظیم
هر کس منظور نظر ایقان و بصیرت خودش داشته امیدوار اجر جزیل
بی پایان و مستبشر ثواب بعدیل بیکران باید بود و از مایهٔ سعادت وآیه
ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة
یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون وعداً علیه حقاً فی التوراة
والانجیل والقرآن و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی
بایعتم به و ذالک هو الفوز العظیم چه معامله اعلیتر ملاحظه باید کرد
که فانی را داده در عوضش باقی گرفته شود درین معنی است که لسان الغیب
بیت
شیرازی خطابش با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرموده
زین بیع و شرای که تو کردی چه بجا بود ● کردم حق توسیع نمودند سلمها
الله البته فرصت سعادت بخت این دولت عظمای جهاد را اعظم نعم و اجل
غنیمت باید شمرد و هیچ طاعت و حسنات را در میزان آن نباید نهاد
و در مضمون آیهٔ کریمه تأمل باید نمود که حق تعالی در کلام قدیم چگونه تصریح
به برتری پایهٔ این احسن حسنات و بزرگی شان این اجل طاعات نموده

وقال عزّ من قائل اجعلتم سقایة الحاج وعمارة المسجد الحرام کمن آمن
بالله والیوم الآخر وجاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله والله لا یهدی
القوم الظالمین وچون ایمان و اسلامیت اقتضای آن میدارد هر چیزیکه
مانع اطاعت امر مولا و صاد مقام عبودیت باشد بنده دفع آن را لازم
ذمت دانسته و سد راه و رسم عبودیت نگردانند اشیا را باید بود که چون درین
اوان فرصت جهاد و سعادت علامت دست داده خطرات نفسانی
از محبت متعلقات فانی باد و مانع راه رشاد اینغنیمت عظمی نباید گرد
و اصغای آیه عظیم الشأن قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم واخوانکم
وازواجکم وعشیرتکم واموال اقترفتموها وتجارة تخشون کسادها
ومساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله وجهاد فی سبیله
فتربصوا حتی یاتی الله بامره والله لا یهدی القوم الفاسقین
در عالم پند پذیری و نصیحت گیری گوشواره گوش جان کرده مطمح
نظر بصیرت گردانند باید دانست از کمال مرحمتیکه حق تعالی نسبت
بمومنین داشته ایشانرا برین حسنات بغایت عظمی و مواهبات
پنهانیات کبری چگونه ارشاد نموده و دلالت فرموده وقال
جل جلاله یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب

الیم

الیم تؤمنون بالله ورسوله وتجاهدون فی سبیل الله باموالکم وانفسکم
ذالکم خیر لکم ان کنتم تعلمون یغفر لکم ذنوبکم ویدخلکم جنات تجری
من تحتها الانهار ومساکن طیبة فی جنات عدن ذالک الفوز العظیم
سخن درین چه حاجت که جزای جزیل اخروی مجاهدین را ضروری
و مستغنی عن الدلیلست باینکه توقع جزای طاعت و عبودیت
مغایر ادب عبودیت است بنده را واجب و متحتم است که در هر امر و
ماده بجز رضای مولا مرادی نداشته باشد اما چون سخن با عوام است
و منتهای همت عوام جزا و انعام است بمقتضای آیه

یا ایها النبی حرض المؤمنین علی القتال

از راه تحریض و تحریص ابناء زمان را بر مطابق امزجه و طبایع
ایشان سخن از پاداش اعمال و جزای مآل کرده شد ورنه
شیخ مصلح الدین شیرازی فرموده بیت خلاف طریقت
بود کاولیا ● تمنا کنند از خدا جز خدا ● سخن از اصل مطلب
و صلاح دین و دولت باید کرد چون درین ابناء زمان
دیانت و امانت کم گشته و فسق و خیانت رو بکمال انبساط
و استعلا آورده و صله رحم و ادای حقوق اخوت اسلامیت

که از اثم و اجبات ایندین همین است بکلی رفع شده بنحویکه از
کثرت قساوت قلوب و وفور کدر صدور که ناشی از ارتکاب
و استمرار کبائر است خلل باعتقادات رسیده بر خلاف مضمون
آیه که حقتعالی بدان تعریف اهل اسلام و مؤمنین کرده و قال
عز من قائل والذین تبوؤا الدار والایمان من قبلهم یحبون من
هاجر الیهم ولا یجدون فی صدورهم حاجة مما اوتوا ویؤثرون
علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة ومن یوق شح نفسه فاولئك
هم المفلحون والذین جاؤا من بعدهم یقولون
ربنا اغفر لنا ولاخواننا
الذین سبقونا بالایمان
ولا تجعل فی قلوبنا غلا
للذین امنوا ربنا
انك رؤف رحیم متصف گشته اند
حرص و حسد و بخل و کدر که نقد وقت ابناء زمانست خلق را
از میل ایمان و محبت اسلام و رغبت ارباب دین بتمامی باز داشته
بلکه همیشه خیال هر کس کسب جیفه دنیات بدون ملاحظه حل و حرمت

کدر

کدر و قساوت که سرمایه دلها گشته مانع آنست که در خلت و محبت
امتیاز در میان اهل کفر و اسلام کرده شود آیه کریمه ولا ترکنوا
الی الذین ظلموا فتمسکم النار از گوش ضمیر قساوت
پرور خلق فراموش گشته بر نقیض منع و نهی که رب العزة در آیه کریمه یا ایها
الذین امنوا لا تتولوا قوما غضب الله علیهم
و آیه یا ایها الذین امنوا لا
تتخذوا الیهود والنصاری
اولیاء بعضهم اولیاء بعض ومن یتولهم منکم فانه منهم
با کفره فجره رشته دوستی را چنان محکم کرده اند که با احدی از اهل
اسلام که حقتعالی در چند آیه بمحبت ایشان امر فرموده و قال
عز من قائل انما ولیکم الله ورسوله والذین
امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة
وهم راکعون ومن یتول الله ورسوله
والذین امنوا فان حزب الله هم الغالبون
چنان میل و محبت نمینماید از قساوت قلب ضریر و کدر ضمیر شقاوت
تخمیر بسیار کسان هستند که برای طمع جیفه دنیوی و غرض نفسانی

میخواهند که خدانخواسته دولت علیه حفظها الله عن الآفات
والعاهات والبلیه در دست دول خارجه اجنبیه مغلوب بوده باشد
اینچنین اسلام چگونه اسلامیت است و ایمان ایشان چگونه ایمان است
با اینهمه وفور وکثرت عساکر نصرت مآثر وتهیاء اسباب تفوق برکفره
فواجر وکمال شوکت و علوشان پادشاه جهان پناه اسلام خلد الله ملکه
وسلطنته الی یوم القیام جز این قصوری نیست که احکام اسلام وارکان
دین وایمان که اساس ملک و دولت اند ووضع ملت اسلام برآنها
شده و دولت علیه اسلام از ابتدا بران نهاده وبرای آن نهاده
درمیان ابنای زمان قبیل الاعتنا ومفقود الاعتبار گشته اند
اللهم اصلح احوال المسلمین واید ایمانهم واعتقادهم
وثبت اقدامهم فی الدین وکافه اهل بصیرت وارباب قلوب ودیانت چه اصحاب
کرام وچه اولیای عظام وچه علمای فخام سلفا وخلفا همین معنی را سبب
ضعف قوه مسلمین وموجب جسارت اعدای دین واستعلای مخالفین
دانسته اند وآیه کریمه **ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما**
بانفسهم مصداق همین معنی است خلفای عظام وصحابه کرام
که باقلت اسلام وعدم تهیاء آلات جهاد وقلت قوت غزات

وکثرت

وکثرت اعدای دین در اندک مدتی اینجهان در تحت تصرف وزیردست
انضباط آورده اند از محض صفای ضمیر مصفای ایشان وخلوص
نیت خالصه آن پاک طینتان بوده است چاره جز باین نشاید کرد
که ملت اسلام فسق وخیانتیکه بآن متصف ومتکیف گشته اند از خود
دور ومسلوب دارند وکافه دست انابت واستغفار وروی تذلل
وانکسار پیش داور داوار آورده از خلاف شیوه اسلامیت توبه
نمایند بمضمون **انما المؤمنون کنفس واحدة** بااتفاق
جمیعا باید یکدیگر یکدل ویکجهت باشند باامانت ودیانت تمام بمضمون
آیه کریمه **اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر**
منکم مشغول ادای واجبات دین واحیای سنن سید المرسلین
وصداقت تامه در اطاعت وانقیاد امر اولی الامر که از اهم واجبات
دین است باشند وهمیشه بتعصب دین مبین وغیرت کشی شعایر
سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم وعلی آله واصحابه اجمعین
وعرق اسلامیت را بحرکه آورده ادای حقوق الله وحقوق عباد را
دائما منظور نظر داشته وبدون زیغ ومیل هوای نفس وجانب داری امتیاز
حق از باطل در هر مواد مطمح بصر حقیقتبینی خود شان دارند تا از صفای

سینهٔ بکینهٔ ایشان وصداقتی که صفت لازمهٔ ایشان گشته شعاع
چراغ دین مبین فروغی افزوده ورونقی بالا نموده شود وبیضهٔ
اسلام از کید طوایف کفرهٔ فجره واعدای دین محفوظ ماند وکافهٔ اهل
اسلام باوصافیکه حق تعالی تحسین وتعریف اصحاب کرام بدان
فرموده قال عزّ من قائل محمّد رسول الله والذین
معه اشدّاء علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکّعا سجّدا
یبتغون فضلا من الله ورضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر
السّجود ذلک مثلهم فی التوراة ومثلهم فی الانجیل
کزرع اخرج شطأه فآزره فاستغلظ فاستوی علی
سوقه یعجب الزّرّاع لیغیظ بهم الکفار وعد الله الذین
آمنوا وعملوا الصّالحات منهم مغفرة واجرا عظیما متّصف گشته
وحسن اسلامیّت زینت فطرة وجبهة ایشان گردانم
تفوق وغلبه ایشان بر فرق اعدا بلا تعسّر خواهد شد
اللهم انصر من نصر الدین واخذل من
خذل الدین والّف بین قلوب المؤمنین واجعلهم

واجعلهم فیما بینهم رحماء وعلی الکفار اشدّاء وانصرهم
علی اعدائهم مادامت الارض والسّماء اللّهم
اجعلهم فی دینک متقین وبملّة رسولک متعصّبین
وبسنّته مستمسکین اللهم ایّد دولة امامنا و
امام المسلمین وادم مدة سلطنته بالظفر والفتح
المبین اللهم انصره وانصر عساکره وکن
اللهم مؤیده وحامیه وحافظه وناصره
واحق بسیفه رقاب الطائفة الکا
الکافرة الخاسرة واجمع لدی
لجنده بین خیری الدنیا والآخرة
ووفقه علی اعدائه والّف بین قلوب
وکلائه ووزرائه واجعلهم فی المشا ورات
متفقین ومسترشدین وفی آرائهم لتدابیر
الدین والدولة مصیبین ومثابین واجعلهم علی
ملة الاسلام راجین آمنین مأمونین بجاه من جاء علیه

بالنص المبين ثم ننجي رسلنا والذين امنوا كذلك حقا علينا ننجي المؤمنين وصلى الله وسلم على سيدنا محمد الذي قرنت البركة بذاته ومحياه وتعطرت العوالم بطيب كره ورياه وعلى آله واصحابه الذين هم نجوم الهداية وما اقمعوا اعداء الدين امين يا رب العالمين

رقعه زان نامه پر سیمنه … رفت اسلام بول دار السلطنه
رفت در دار الخلافه نامه را … داده در ما بین دست شاه را
از سر الفکس پیران سلف … کرده تاثیری بشاه با شرف
چند سطری خواند از آن پادشاه … گریه از خواندن و را اربت راه
از نگاه و گریه تاب آن نماند … نامه را تا سر تواند باز خواند
نامه را اشر داد در دست امام … امر کردش تا بخواند آن تمام
گرچه سلطان مایهٔ فتح و ظفر … دید در اجرای شرع نامور
او بیقین دانست کین نقص و ثبور … آمده در دولت و ملت ظهور
جمله از نقص امور دینی است … وز خلاف شرع این قانونی است
اولا قانون این خیر الامم … بود آیات و حدیث ذو الکرم
این زمان در جای آیات و حدیث … کرده همسک ظلم و قانون خبیث
زانسبب ایمان نمانده در قلوب … از چه نصر آید ز علام الغیوب
با همین سلطان که تحقیقش نمود … موجب این ذل ضعف دین بود

قوت

قوت تبدیل این هیئت نداشت … که ز پیدینی محالبها گذاشت
کرده پیدینان سلب اختیار … بر سر ملت ز دست شهریار
سفله پرور آسمان نیلگون … داده سررشته بدست مرد دون
اختیار کار این خیر الامم … در کف اشرار و ناهای ظلم
گشت امر امت خیر البشر … در کف آنانکه از دین بیخبر
نیست با دین و با ایمان میل شان … باطنا خصمند و ظاهر پاسبان
دشمن دینند در صورت معین … داد از گرگان راعی پوستین
الحذر ای مومنان بجاهی مرسلین … از کف اعدای دین ابنای دین

در بیان تدارک رفتن جهاد و جمع آوری خلایق بجهة غزای روس حسب الامر دولت متبوعهٔ عثمانیه در سنه ۱۲۹۴ هجری

وقت اعلان و زمان ازدحام … که شدم مأمور از سوی امام
از برای رفتن و عزم جهاد … چون شدم آماده بهر آن مراد
در همان اثناء و اوقات سفر … در بیان واقعه خیر البشر
دیدمش جمله شمایلها عیان … همچو سروی گشته زان فخر جهان
صورتش سرخ و سفید و شعله ور … قد و بالایش میانه لب شکر
روی ابیضش موی اسود همچو ابر … همچو گلزاری ریاحین در کنار

چشم دعجا خوب زو سیمین ذقن | تن لطیف و جمله اعضای بدن

در میان هر دو شانه بد وسیع | شد ز عظم الکف او نور طلیع

یکعلم در دست آن فخر جهان | سربالا رفته سوی آسمان

من بزیر آن لوای ذو المنن | یکعلم میوه هم در دست من

فکر کردم در همان وقت منام | من چو زیر آن علم دارم قیام

من که خود هستم بزیر آن علم | پس چه حاجت باد در دستم علم

قصد کردم آن زمان بدهم علم | یک از خویشان و از اهل حرم

چند کردم فکر جستجو بسی | من ندیدم لایق آن یک کسی

بعد از آن رؤیا چو واقع شد سحر | خود بعزم غذو رفتم درکور

از عنایات ازل در آن زمان | داد مارا اینخبر بعضی کسان

کز نبی عباس مانده یادگار | یک لوای از رسول کردگار

از زمان سابقه تا این زمان | مانده باقی آن علم زانخاندان

زان بشارت گشت جانم شادمان | شادی چندان که ناید در بیان

صاحبش احضار کردم زانگروه | خواستم زو آن لوای باشکوه

رفت و سردانه بیاورد آن علم | من باستقبال سر کردم قدم

جمله چشم و عسکر و اهل غذا | با خودم بردیم پیش آن لوا

چون باستقبال نزدیک آمدیم | ما بجوش و گریه چون دیگ آمدیم

کرد تاثیری بجان جمله آن | کز همه برخواست گریان و فغان

چون ملاقاتم شد و دیدم لوا | عین آن دیدم که با خیر الوری

کرد تاثیری بجانم همچنین | کز همه فارغ شدم و ز خود چنین

هاتفی از غیب بر دل زد و گفت | هیچ تاویل رؤیاک بجفت

شد محقق پیش من در آن زمان | هست این یک تحفه از فخر جهان

خود زیارت کردم و جمعی وفیر | موجب فیض آمد و فتح کثیر

با وقار تام در باب لوا | با صلاة وافره بر مصطفی

همچنان صلوا علیه با ثقات | ذکر نامش گشت و واجب شد صلوة

بعد از تقبیل و تبریک علم | با صلوة و با تحیات اتم

رجعتی کردیم منزلگاه خویش | شادی رو داده از اندازه بیش

صد مجیدیه زر خالص عیار | پیشکش کردم ز راه آن بشار

هر کسی ز اسرار بودی باخبر | این تفائل کرد بر فتح و ظفر

که شود زین پس فتوحات کثیر | کین نشان مژده شد از بشیر

شد هزار و دو صد و نود و چهار | سال هجری موسم آن کارزار

بود سلطان زمان عبدالحمید | شاه دین پرور عدالت گستر ید

گشت در ظلش جهان دار النعیم | جمله عالم غرق جود آن کریم
نسبتش با جمله شاهان جهان | چون سلیمانست و دیگر خسروان
لیک در وقت قضای ذوالجلال | صد سلیمان آرد از موری ملال
دولت روس از غرور و کبر و کین | کرد استیلا بملک مسلمین
شهر بایزید و نواحیهای آن | ضبط کرد و روم بیرون شد از آن
گرچه مقدار کثیر از عسکرش | بود زانجا بهر حفظ کشورش
روس چون آمد بسوی اندیار | کرد تسلیمش بدون کارزار
چونکه آن هیئت بدید از روم روس | که نزد در جنگ ایشان طبل و کوس
پیدا کردند تسلیم آنمکان | کرد در روسی قصد ضبط ملک وان
عسکرش را داد سوق از بایزید | تا بقرب ملک شهروان رسید
گشت در وان زلزله از خوف و بیم | هر سکاری سکرشان آندم ز بیم
چون حرکه داشت روس از بایزید | کرد عزم شهر و آن خصم عنید
چون بابغه در آمد لشکرش | بهر ضبط شهر وان و کشورش
استغاثه کرد اهل آن دیار | والیش هم ز تحقیر خاکسار
در میان یکشب و روزی ز راه | از رجال معتبر سه دادخواه
آمده فریاد خواهی داشتند | العجل ثم العجل بر داشتند

پتراخی

پتراخی وقت اتصال خبر | بهمه اهل وطن دادم اثر
با همه اتباع حاضر زان دیار | خود شدم راهی ز بهر کارزار
هم بکردستان خبر دادم از آن | که بپائید ای گروه غازیان
در کور کردم توقف چند روز | از برای جمع جیش خصم سوز
از سر تائید و توفیق صمد | عسکری آمد که شد بیرون ز عد
هفته عسکر بجوی جمع شد | عقل دور اندیش از عدش رفع شد
در کور میبود یک میخانه | بهر فسق و مفسده کاشانه
چون یقینم شد که دولت زین امور | گشته در ظل و رذالت پر قصور
هست در تخریب این تعمیر آن | رفع این ترویج دین را از میان
بعضی از اهل دل و اهل علوم | میفرستادم پی قلع رسوم
خانهٔ می از بنش برکنده شد | فاسقان را دل ازو پژمرده شد
جمله اسباب اندر اتلاف | خورد بشکستند ارباب رشاد
قطع شد از جر و ما شیر و شراب | دایه می بر کسان زو تند تاب
مسلمین را حرب انداز الخبث | فال نصرت گشت بر اعدا ز لوث
فتح اول بهر دفع مفسده | بو بتخریب شراب و میکده
نزد مامور آن آنجا در حساب | کعبهٔ آمال ایشان شد خراب

لیک پیوندند مغلوب ازمان / حرف لا در دل بلا شد ترجمان
چند روزی بهر جیش با ظفر / از برای جمع ماندم در کور
سوق دادم عسکر منصوره را / بهر دفع دشمن مقهوره را
در همه روزی ازان اوقاتها / میفرستادیم چند افواجها
تا که مقدار کفاف ملحمه / سوق شد افواج نصرت توامه
که رئیسان و قوماندان نظام / مضبطه کردند از بهر امام
که فلان داعی بسی بسیار تر / زانچه وعده کرد جیش آورد سر
جیش ما چون شد مقابل از روس / روی روس از بیم شد چون سندروس
چون بمیقات وغا شد روبرو / در ابغه روس شد بی آب رو
کردها در جنگ چون شیر دلیر / روس در چنگش گوزنی شد بزیر
نعره رعد و گرد لشکر ابر گشت / خون باران ریخت در وادی و دشت
سر ز روسی چون تگرگ آمد بزیر / گور هر جا گشت صید نره شیر
در میان کرد برق تیغها / همچو برق رعد فوق میغها
زانمطر زان رعد زان برق و تگرگ / سیل خون برخواست هم طوفان مرگ
کش کش آمد زهر وادی پدید / دار و گیر کرد بر کیوان رسید
شد ز هول گیر و دار غازیان / پر زدن جانها جدا از روسیان

از صدای غرش شیران نر / از قفسها مرغ جان زد بال و پر
شد هوا پر از روان روسیان / سرخ شد روی زمین از خونشان
گشت واویلا ز روسی تا فلک / غازیان را آفرین گفته ملک
انهزامی شد بروس از مسلمین / چون خدا حق کرده نصر المؤمنین
در مقاومه نشد روسی مقیم / ساعتی در جنگ حرب مستقیم
شد زخون تیغ گردان قوم روس / خون زغضا رفته از قالب نفوس
روس بگریزان و گرد اندر عقب / سیل خون بارید از آلات حرب
از ابغه تا بشهر بایزید / روس رفت گرد در پی میدوید
پر ز مقتولان روسی گشت دشت / کوه و صحرا جمله بو گندیده گشت
انهزامی رفت روسی همچنان / جز از و محکم ندیده حرز جان
رفت در توی حصار بایزید / آنچه باقی مانده از خصم عنید
اندران جنگ و وغا از رومیان / یکنفر نامد میان غازیان
چند فوج عسکر شاهانه بود / که رئیسش فایق سفلانه بود
اسم او فایق مسمای جبان / در وغا کاظم بمجلس خشمگین
بود او فایق ولی پر بی نوا / بس حلیم و مهربان وقت وغا

وین عجب تر که یکی از جیش او — آمده با جیش ما را جنگ جو

قطع چهره کرد و زد با چوب و سنگ — که چرا رفتی تو با گردان بجنگ

از برای عفو آن جرم کبیر — خود شدم شافع برای آن فقیر

گفت جرم او کبیره شد چنان — که شفاعت نیست لایق بهر آن

از نظام و سلک بیرون گشته است — در دغا با غازیان پیوسته است

العجب ثم العجب ثم العجب — عین مطلب چون بود سوء ادب

اینهمه اسباب و جیش و مصرفش — بهر آید عورت و بهر موقفش

از تفنگ یک از آن جیش جوان — هیچ نامد صوت یا دودی بر آن

آید ریغا کین همه توب و تفنگ — مانده در نزد ایشان وقت جنگ

گرچه بودند بعضی از نظام — طالب هیجا و جنگ و انتقام

لیک سرداران اجازت را نداد — هر که دل میداشت خون میشد فواد

چون معاون انهزامی داد بر روس — حاسدان بر کار ایشان زد فسوس

ظابطان و هم قماندان نظام — در عنا و جیش ما کرده قیام

قطع جیره کرد از گردان چنان — در دو روزی نامدی یکتکه نان

تا که در نه روز جیره قطع شد — خلق را از جوع قوت رفع شد

ماند

ماند هم محصور روسی در حصار — جیش ما از جوع زایل شد قرار

بارها گفتم بفایق ای امیر — توب ده یا خود بده نان شعیر

یا بده توبی که بستانم حصار — یا بده نان تا که جیش آرد قرار

نه چنین و نه چنان کرد آن غدار — از ضرورت جیش زد راه فرار

تفرقه در جیش ما افکند جوع — روس در دز ماند عسکر شد رجوع

با هزاران سعی و جهد بیحساب — بعضی را از راه میدادم ایاب

ماند از میل مریدی یک دو فوج — از وداد دل بعهده بر درنج

از ارادت کرد تحملها ز جوع — نه روز آرام و نه در شب هجوع

روز گرسنه شکم خالی ز نان — شب بگرد قلعه گشته پاسبان

تا در آن اثنا بامداد حصار — چند فوج آمد ز روسی عدا

آمده تا پیش دشت زنگزور — دید شیران گرسنه در صید گور

باز غیرت کرد گردان دلیر — همچو شیری گز دغا ناگشته سیر

پیش شان رفتند چون شیران نر — روسیان گفتند واین المفر

گرچه بودند اندک آن دلیر — گورها را بس بود یک نره شیر

کرد جنگی همچنان با روس کرد — که نکرده رستم و هم طوس گرد

ها شکستند گردان روس را — زد تفنگ آن شیشه منحوس را

منهزم کردید روس از کرد زور / در عقب اکراد با شمشیر و زور
تا بقرب کورستان زنیفرار / پشت روس و تیغ گردان سر فشار
آنچه باقی ماند از اشخاص آن / پیروان سوی روان کشته روان
باز گردیدند گردان بهی / دل ز حبّ حق پر روده تهی
باز کردا گرد ز هم پاسبان / گشته روز و شب پی محصوریان
روز نامد که نشد جمعی کثیر / در ید گردان ز محصوران اسیر
زین وقوع ثانیه هم حاسدان / آتش بغض و عداوت زد بجان
داشت با گردان کینی روسیان / از خدا کس را نیامد حمل آن
بعض کس را زان کسان کاندر عفاف / بود از کودکی چون جان صاف
تهمت چندان نهاده از کدر / پاکدامنها زده راه سفر
تنگی و سختی چنان اکراد را / برگرفته خاینان شاه را
که نیامد یک تنی تاب قرار / جمله بر جستند ز اطراف حصار
بیعلاج از پاسبان بر حصین / تفرقه گردند قوم پاکدین
پاکبازان دلیر کارزار / از خدا آواره کردند از حصار
روس چون دانست کرد از فرار / رفت کردستان ز اطراف حصار
آمد از سوی روان جیشی ز روس / زد باستخلاص محصوران کوس

جمله محصوران خود را از حصار / باز بردند و ربایند از حصار
هم ز جیش روم مقدار کثیر / خود گرفتند و همی بردند اسیر
دو بلوکه از نظام مستمند / شد اسیر روس همچون گوسفند
چند عرّاده ز توب از روسیان / هم ستانیدا گروه عاصیان
چند توب و چند اسیر آن پرغرور / برد وقت عصر آمد زنگزور
وقت عصری برد توب و جیش اسیر / از گروه شهروان فائق امیر
فائق مغلوب را چون شد زیان / پر گرکی گله را آمد شبان
نامش اسمعیل امّا علم ربّ / لایق او دید قرت از بهر لقب
بود یکبو زبیه با او هم قرین / در شیح اشبه بر روس از سلطین
سید یانت پرخیانت دل ضریر / هست در شانش فریق فی السعیر
نام احمد خصم دین احمدی / پا بهر جایش بنه قلب شقی
زین معمّا فهم کن فهم رشید / که ازین احمد چه حاصل میشود
در همان عصری که فایق داد اسیر / قرت پاشا آمد و جیش کبیر
لشکری آورد در کثرت چو مور / که از آن پر گشت دشت زنگزور
ز ارض روم آورد جیش بیکران / گشت ملحق آن بحزب جیش وان

مرج البحرین گردید آندو فوج
شد ز انبوهی چو دریا پر ز موج

روس و رومی هر دو با هم یکدگر
دشت زنگزور گردیدش مقر

گوئیا بودند با هم در سرور
هر دو با هم لاحق اندر زنگزور

درمیان هر دو حکم یک تفنگ
رو برو با یکدیگر بی خشم و جنگ

هر دو با هم ماند شب تا وقت چاشت
از یکی آواز دعوا بر نخواست

فایق و گرگ و سگ و ضأن قرد
ممتزج گشتند و حرسان طعن زد

خرس گر بودند بمقدار کفاف
آن زمان میکرد با سگها مصاف

خرسها وحشی چو پیدا گشتند
پیش از آن از گله بیرون داشتند

کرد ورا التعبیر کردم من بخرس
لیک بر زعم عنیدان بخس

نی به پیش هر محقق وحق شناس
که فطانت را ز کردان شد اساس

کرد کردند از پی روز وغا
در شجاعت شیر و حاتم در سخا

کرد سه حرفند و جمع آن همین
کاف کمال و را رشد و دال دین

جوهری دارند در فضل و هنر
که ندارد هیچ اقوام دیگر

گر مربی میکند تربیه آن
کردها در هر هنر چون کس بدان

یک لازم شد تربیت و ادب
بهر هر کس گرچه در اصلش نجیب

زر

زر دست اشرار کی بی تربیه
بیشود از خاک معدن تصفیه

کرد اصلش از عرب آمد پدید
در شجاعت ارث از اصلش رسید

متفق گر بود بودی یک امیر
دولتی میگشت بی مثل و نظیر

من ز انشر افهم نه از اکراد کان
کز تعصب گویم این قول و بیان

چون قل الحق کلام سرورست
قول حق گفتن بهر کس بهترست

رو تو بر مبحث از نگفتن گذر
در قماندانان و در غیرت نگر

چند توپ و چند عسکر شد اسیر
ز انتقام غیرت نکرده گرگ پیر

گرگ و بوزینه بکردندی نگاه
که سگان بردند پیش و ضأن شاه

از همان بیغیرتی کان پیدلان
کرده آندم باعث حیرت بدان

هر که غیرت داشت دل پر شد ز خون
و آنکه خائن بود شادی در درون

در پی گردان بس غیرت شعار
سعی کردم تا ز روس آرم دمار

لیک در دستم نیامد آنقدر
که ز دل بر دارم از دشمن کدر

ماند شب هم روز تا پیش زوال
روس آندم کرد عزم انتقال

رفت پیش چشمشان در نیم روز
بر قره بلاغ چادر زد بروز

ماند ز آنجا قرب یکماه تمام
رو بمیانز از زنگزور آمد مقام

شد مسافه درمیان یک ساعتی / ناظرین دریکدیگر زان قربتی
با همان انبوهی لشکر که بود / جرئت دعوا و کرّ و فرّ بود
وادی حیرت شده ان زنگزور / اربعینی ماند لشکر از عبور
جرئتی نامد ازان قوم کثیر / که کند بی کرد دعوای یسیر
یا شبیخونی برد بر خصم خویش / یا رود از موقع اردو به پیش
التجا کردند هردم زتحقیر / بهر جمع کردما چاره پذیر
باز بعد از رفتن اکرادما / سعی کردم بهر آن اوآرما
درپی انزمره لشکر شکن / سعی کردم باز پس بردم محن
بعد یکماهی زتائید صمد / جمع شد اکراد بیحد و عدد
باهمین مجبور دررفتن بدند / بازرا الحاسم همی عودت شدند
چونکه رجعت کرد آنقوم غیور / غیرتش بردفع دشمن شد ضرور
یکشبیخون برد بر قره بلاغ / قلب روس از تیغ انها شد بداغ
منهزم گردید روسی همچنان / کرد رفتند از عقب تا ایروان
گرد ور ملک ردان چون شد سکون / روسیان رفتند بیخوف درون
درپس اکراد رفتند ایروان / شادی کردند نایبه درپایان

مژده

مژده فتح روان دادند شرح / که بلی ما ایروان کردیم فتح
ذره از بحث کردو فتح آن / نه نوشتند ونیامد درمیان
رتبه و نشان بهر ظالطان / آمد از دولت پی فتح روان
کردها درجنگ میبردند رنج / روسیان از نفع میخوردند گنج
درمیان حمله دعواها بهم / کشته شد ز اکراد نه صد بیش و کم
ور علما و ز خلفا در طریق / در شهادت شش خورده رحیق
یک تنی از روسیان نامد پدید / که بود مقتول یا زخمی رسید
تاکه روزی قرت پاشا از طعن / روی در من کرد گفت الشیخ من
هیچکس مثل شما دارد نبرد / کز شما مقتول نهصد کس بود
من ز ارض روم اینجا آمدم / سه نفر کشته نشد از لشکرم
هرکسی هرگز نه بیند روی حرب / او چنان مقتول گردد یا عجب
همنگفت او کز عدو پر ضلال / بیست چندان شما آمد زوال
تاکه کشته نشود از مومنین / کی شود مقتول قوم کافرین
آیه فیقتلون ویقتلون / بود هستی از دل قوم حیون
باز کرد از بحث طعن و گفت شان / کز خیال قولشان دلرا زیان
لشکر ما در دو سه ماه تمام / کرد ملک ایروان دار المقام

یکطرف ملک روان با خود مقیم
لیک از تأیید حق تغلیب ما
بار ها گفتم فما ذا النظام
تا کنم از روسیا نزا التخلیه
شد یقین من بتأیید خدا
در میان یکمهی قفقاسیه
چند گفتم چند کردم جستجو
عذر او این گشت در روی جواب
احمد مختار امیر جیش قرص
گر کند از مختار نامد اختیار
گر بدون اذن او کردم جهاد
میشدی جنگ و ملل حقد و کین
از همین محذور ماندم از دغا
احمد مختار چون مغلوب شد
قدرت پاشا جیش ما را امر داد
حال در تاریخ این مصرع کشید

رو بروی ما همان خصم عنید
بود بر کفار خصم دین ما
اذن ما را ده بجنگ و انتقام
ایروان و جمله قفقاسیه
اختیار ما اگر بودی بما
کردمی از جیش روسی خالیه
گشت مانع بهر تدفیع عدو
نقل با بی اذن احمد ناصواب
هست روی اذن و استقلال نص
منع ما را گر دهم از کارزار
لاجرم مسدود گشت با گردان عناد
در میان هر دو حزب مؤمنین
تا که روسی کرد بر احمد دغا
شهر قرص از روس هم محصور شد
گز روان رجعت کنند اهل جهاد
روساء الجیش خاب نو واحد

جمله عسکر زانسب از ایروان
از زمان رنجور بودم پر حزین
خسته بر بستر ز حزن و قهر آن
اهل وان جمله صغیر و هم کبیر
گر میان ما مرو با ما مقیم
کز خوف روس ما در ورطه ایم
گفتم از اهوات ناید کر و فر
گفت شان هست بود اینجا بس است
گرچه با ایشان نمودم اعتذار
حسن اسم و حسن خلق شان متین
در صداقت بهر دولت بی نظیر
لاجرم از حسن اخلاقی که داشت
از مفاد الحدیث پیروب
با کمال خستگی ماندم بوان
تا جواب آمد که روس از سوی آن

رجعتی کردند زامرش آن زمان
دل ملول و خسته خاطر غمگین
با همان هیئت بر قسم شهر وان
ملتمس گشتند زین عبد حقیر
چند روزی باش تا از روس بیم
پر ز خوف و ترس و پر اندیشه ایم
من مریضم بودن من بی ثمر
ایمنی ما را از نام تو بس است
کرد ما را و ایش بی اختیار
کشته از حیدر ظهور حسین
چون پدر مشفق برای هر فقیر
پای من بست و مرا اسکان داشت
که شده لین الکلام قید القلوب
پا رزده روز از برای اطمینان
بازگشت و رفت سوی دیگران

روس از روان گشت مأیوس از هجوم / باز گشت و رفت و سوی ارضروم
واهیانرا خوف و خشیه رفع شد / رخصتم دادند اینک چه شد
نزد هر کس بود معلوم و بیان / گر نماندم آن زمان در شهر وان
بر سر وان داشتی روسی هجوم / وان پر از روسی شدی چون ارضروم
بعد رفع خوف اروان آمدیم / خسته سوی تکیه و خوان آمدیم
گر نمی‌بودی تحدث با نعم / کی ازین گفتار میدادم رقم
هر چه شد محض عنایات خداست / ورنه نیک و بد ز بنده برنخواست
عبد فانی مصدری کی می‌شود / گر نباید مهر وی از حق مدد
عبد امو شه و حق فعال کار / هر چه شد از حق دان و کردگار
صورتی و همی و شکلی ظاهرین / شد حجابی پیش چشم جاهلین
در حقیقت فاعل افعال اوست / هر که فعل از غیر بیند ضال اوست
گفت پیغمبر که ملعونست جهان / هر چه در وی نیز ملعونست آن
غیر از ذکر خدا پس اشتغال / چونکه غیر ذکر شد باشد وبال
بحث از احوال دنیا چون شد این / نیست بی تهمت تو لی تهمت مبین
چون ز دنیا گشت این بحث و اثر / که ز کر و رویان دادم خبر

شهره گشتم بغیبت در زبان
متهم هست غیبت بیگمان
ور کبیره هست غیبت در روایت
لیک بر ظالم زبان طعن جایز است
غیبتی کان نیست بهر تحقیق با حجت است
غیبتی کان هست بهر آرام و امان
ظلم را بس بر ملا باشد ازان
هر چه گویم نیز از بهر که روم
در قرار و عهد و پیمان هجوم
داد او با وقت اعلان عهود
وز ره ایفا نباید ز ان عهود
گر و ضایع حق خدمت که بود
چیره گر ز بهر معاون داده وعد
هم نداوند و نشد ایفا بعهد

خدمتی کان کرده بر دولت را اند او اهل ایران
کرد او مستان ایجان
حق خدمتهای کرده ام هر چه بود
حق خدمتهای او ضایع نمود
چون بدیدم رسم ایشان در زمانه
کرده ام اینجا حکایت ختم خامه
از زبان کلک و ریخ خامه
در دغای ایروان و بایزید
پیمبالغه تاریخ شد مفید

اگرچه نبود این ز بحث اینکتاب | که شده تالیف در ذکر صواب

لیک در این هست هم خیلی رشاد | از روی عبرت برای هر عباد

بر ادای حق اگر اد سعید | خامه ام آن شرح را نظمی کشید

تا که ماند بهر عالم یادگار | بر سر دوران و صفحه روزگار

صاحب الزمان

حضرت قطب زمان حبیب العصر

ناصر اهل ایمان [illegible] الدین

[illegible] الدهر قبلة الموحدین

[illegible] العابدین

[illegible]

Süleymaniye Kütüphanesi
Kısmı [illegible]
Yeni Kayıt No [illegible]